شهروند
صفحه آخر
چهارشنبه ۱۵ مرداد ۱۳۹۹
سال هشتم|شماره ۲۰۳۵
می‌توانید QRcode زیر را با گوشی اسکن کنید

صفحه روزانه طنز و کارتون
شماره هزار و صد و بیست و پنجم

شهرونگ

اینستاگرام شهرونگ: instagram.com/shahrvang1 | ایمیل شهرونگ: shahrvang1@gmail.com

پیر را گفتم: به ما شد عرصه تنگ | توی دنیای پر از اندوه و جنگ
جز شکیبایی چه باشد راهکار؟ | خنده کرد و داد پاسخ: «شهرونگ»

سنگ مفت، حرف مفت!

که چرا خانه کوچک ما ماسک نداشت؟

شهرام شهیدی
طنزنویس

نیروهای مسلح و به‌ویژه ارتش که من در آن دوره خدمت سربازی را گذرانده‌ام واحدی دارد به نام دژبانی که یکی از وظایفش این بود که در میدان‌ها و خیابان‌های شهرها و در پایانه‌های مسافری و ... سربازان فراری را شناسایی می‌کرد و به ظاهر پریشان و بی‌نظم سربازان گیر می‌داد که همیشه آراسته باشند.

حالا چرا یاد واحد دژبانی افتادم؟ چون به نظرم همین روزهاست که وزارت بهداشت یا وزارت کشور هم برای موضوع کرونا یک واحد دژبانی تأسیس کنند. چون اعلام‌کردند وزیر بهداشت با جریمه افرادی که ماسک نمی‌زنند به صورت مشروط موافقت کرده. البته باز هم در ادامه اعلام کردند افرادی که برای تهیه ماسک محدودیت مالی دارند، مستثنی هستند.

حالا شما فرض کن دژبانی وزارت بهداشت یکی که ماسک نزده را در خیابان مورد بازخواست قرار می‌دهد.

خواهرم ماسکت را ... برادر شما تشریف بیاورید. شما فیش حقوقی همراه‌تان است؟

نخیر. چطور؟

پرینت حساب بانکی چی؟

بنده نه جایی کار می‌کنم که فیش حقوقی داشته باشم، نه پرینت بانکی دارم. امری بود؟

اله بمیرم. خب برادر عزیز. شما اکنون بدون ماسک درحال تردد هستید و این برای جامعه و خودتان مضر است. حیف آهی در بساط نداریم که برای شما ماسک تهیه کنیم. اگر فیش حقوقی داشتی جریمه‌ات می‌کردیم. اما اکنون چون محدودیت مالی داری، باید شما را با این ون‌ها به خانه خودتان منتقل کنیم.

شما وظیفه‌ات را انجام بده و جریمه‌ام کن زودتر که بروم به زندگی‌ام برسم. کارهام معطل مانده.

این وظیفه‌شناسی شما ستودنی است، اما نمی‌توانم شما را جریمه کنم.

ببم جان. جریمه‌اش را بنویس تمامش کن. چقدر باید بپردازم و خلاص.

می‌توانم بپرسم شغل شریف شما چیست و اینجا چه می‌کنید؟

من سلطان سکه هستم و از دست مأمورها فرارمی‌کنم. جریمه را می‌گی بالاخره یا نه؟

و اما مروری کنیم بر تیتر روزنامه‌ها، رسانه‌ها و اعلام نظر افراد درخصوص جریمه ماسک نزدن:

آرمان ملی: در نبود هاشمی، ماسک بر دهان‌ها می‌دوزند.

علی مطهری: شما که ماسک را چک می‌کنی، یک زحمت بکش پوشش خواهران را هم کنترل کن که با یک تیر دو نشان بزنیم.

ایران فردا: ماسک‌ها را می‌بویند مبادا گفته باشی ماسک نمی‌زنم!

بی‌بی‌سی: دومیلیارد دهان در ایران بی‌ماسک تردد می‌کنند.

خبر بیست‌وسی: دومیلیارد ماسک بی‌دهان در کشور... برای ماسک‌ها باید واردات دهان به کشور آزاد شود!

وزیر خارجه: ما خودمان ماسک را انتخاب کردیم.

حمید مصدق فیت شهرونگ: من به چه دلهره از خانه همسایه ماسک را دزدیدم/ همسایه از پی من تند دوید/ ماسک را دست تو دید/ غضب‌آلود به من کرد نگاه/ ماسک، از دست تو افتاد به خاک/ و تو رفتی و من از آن لحظه/ سیصدوبیست‌وسه بار/ سر هر کوچه این شهر جریمه شده‌ام/ و من اندیشه‌کنان غرق در این پندارم/ که چرا خانه کوچک ما ماسک نداشت؟

عضو شورای شهر: یک‌ونیم متر قبر در برخی آرامستان‌ها ۳۰ میلیون است
سلطان قبر شناسایی شد

این قبری که دارید بالا سرش گریه می‌کنید سلطان داره!

کرونا به سلطان قبر: کار از من جا از تو! (از قصد نوشتیم: کروناز)
مردم: یه مردن رو بذارین واسه ما بمونه
املاکی: بیست سانت پای جنازه رو نمی‌تونید اره کنید یه چیز اکازیون بهتون بدم؟
معشوق سلطان قبر در حال دلبری: سلطان قبرم تو هستی تو هستی!
یک وامانده: نه خرج زندگی داریم، نه مردن، حالت دیگه‌ای نداریم؟
شهرونگ: این آرامستانه یا تشویشستان؟!
گورخواب‌ها: لعنتیا ما اینجا زندگی می‌کنیما!
گورخر: از این به بعد اسب صدام کنید
آقا میری: تو این قبرها هم بچه‌های خودمون میخوابن. اگه گرونه تقصیر ماست
#سلطان_سلطان_جون_بله_قربان#سانتی_چند_حساب_کردید؟#شهرونگ

تماشاخانه

محمدرضا ثقفی
کارتونیست
instagram: mohammadreza.saghafi8

رینگ نقد

محمدعلی محمدپور

غرق شدنی ماقبل ملاقه

نقدی بر فیلم «تایتانیک»

تایتانیک الکی طولانی است؛ کش‌دار است و حوصله‌سربر، بوق و زواید بسیار دارد. باز دم رسانه ملی گرم که فیلم را خلاصه و آباژوریزه کرد. من همین نسخه را دیده‌ام. خیلی‌ها با تایتانیک خاطره دارند. نسلی با نوارهای وی‌اچ‌اس فیلم را در اتاق‌هایشان تماشا کرده‌اند و به محض ورود بابایشان مشغول رفرش‌کردن دستگاه‌ویدیوشده‌اند. می‌گویند تایتانیک نمادین است، اما نمادبازی‌اش نهایتا به دردراننده تاکسی‌ها می‌خورد که حین تغییر از دنده دو به سه بگویند: «تایتانیک خود جامعه است که وقتی غرق می‌شد طبقه بالایی‌ها عین خیال‌شان نبود اما درنهایت همه باهم غرق شدند.»

دی‌کاپریو با اینکه در این فیلم خیلی جوان است ولی از همان موقع نشان می‌دهد در بازیگری هیچی نخواهد شد. تا الان هم نشده و از خرس کمتر است. بازی کیت وینسلت اما خوب است. داستان عشق این دو درنیامده. رز دختری پولدار است اما جک سُم خر هم ندارد که با ناله سوداکند. ولی کشکی کشکی مثل سریال‌های ایرانی عاشق هم می‌شوند؛ یعنی رز یک ذره عقل داشت نامزد پولدار خودش را ول نمی‌کرد عاشق این پسره چشم‌رنگی شود.

در نسخه‌ای که من دیده‌ام جک و رز ساعت‌ها روی عرشه کشتی درباره اگزیستانسیالیسم در نقاشی مباحثه می‌کنند که ما در این باره صاحب‌نظر نیستیم و خانم بهاره باید نظر بدهد. اما به نظر می‌رسد جک در بحث با رز زیادی وارد ناتورالیسم می‌شود که خوشبختانه رز با گفتن اینکه شما برای من مثل دادائیسم هستید بحث را جمع می‌کند.

از لحظه‌ای که کشتی در آستانه غرق شدن قرار می‌گیرد خالی‌بندی‌های کامرون شروع می‌شود. کشتی دارد غرق می‌شود بعد یک گروه نوازنده دارند برای خودشان دِلی‌دِلی می‌کنند. به نظرم متناسب بود «عجب رسمیه، رسم زمونه» را می‌نواختند یا نهایتا «خداحافظ ای شعر شب‌های روشن» را. غرق شدن کشتی قابل باور نیست. غرق شدن ملاقه قابلمه خورشت ما از آن درگیرکننده‌تر و بحران‌سازتر است.

در صحنه‌های پایانی جک، رز را روی تخته چوب نگه می‌دارد و خودش مثل سگ آبی توی آب لرز می‌زند. بعدها عده‌ای با انجام آزمایش ثابت کردند که جک هم می‌توانست روی تخته برود و غرق نشود اما کامرون کارگردان فیلم در جواب گفت جک باید می‌مرد که این حرفش پدر علم منطق را درآورده. درنهایت تایتانیک با همه ادعایش غرق می‌شود و خیلی‌ها جان و مال‌شان را از دست می‌دهند. «آب اومده همه جهیزیه دخترم رو برده. شما بگید آخه این درسته؟» بله ظاهرا آقای جهیزیه هم در این نسخه حضور دارند. پس تا آقای بلال‌فروش نیامده بگوید من که اصلا اینجا کشتی ندیدم، این نقد را همین جا به پایان می‌برم.

شهر فرنگ

هومن مرتضوی ... کارتونیست

آزادراه

منت‌گذاشتن، لذت‌ناب بشری!

شهاب نبوی
طنزنویس

در سال‌های ابتدایی زندگی‌ام بود که متوجه شدم یک چیزی در نهاد بشر وجود دارد به نام منت‌گذاشتن. یعنی اولین‌بار وقتی با این قضیه روبه‌رو شدم که مادرم وقتی نرفتم «اون قندون» رو بیاورم، به من گفت: «خاک تو سرت. تقصیر منه که تورو به دنیا آوردم و شیرت دادم و اون کهنه قهوه‌ایت رو عوض کردم.» بعدها که کمی بزرگ‌تر شدم، یک روز که گفت برو نان بخر و گفتم بگذار سرندیپیتی را ببینم و بعد بروم، به من گفت: «تقصیر منه که مثل ننه فلانی و فلانی نرفتم مهمونی و خوشگذرونی و موندم دارم برای بچه‌های تقی غذا درست می‌کنم.» مدتی بعد وقتی گفت به جای من به خواهرت دیکته بگو و گفتم درس‌های خودم مانده، در جواب به من گفت: «تقصیر منه که فرستادمت مدرسه. تو باید می‌رفتی کارگر معدن می‌شدی که سخت‌ترین کار دنیا بعد از طنزنویسیه.» این روند و مراسم باشکوه منت‌گذاری از سمت پدر نیز همیشه وجود داشته. من هم معمولا جواب خاصی نمی‌دهم اما برادرم که چندسالی از من کوچک‌تر است و تجربه بشری ثابت کرده هرچه انسان کوچک‌تر باشد، پرروتر و باجسارت‌تر است، هروقت این را به او می‌گویند در جواب‌شان پاسخ می‌دهد: «مگه از من پرسیدید می‌خوام بیام که الان منت سرم می‌ذارید؟ راحت تو دل طبیعت داشتم زندگیم رو می‌کردم و اومدید وارد حریم خصوصی من شدید. الانم من می‌آم وارد حریم خصوصی شما می‌شم و هرچی کارت بانکی و چیز با ارزش دارید، باید بهم بدید تا دیگه بی‌اجازه کسی، وارد جاییش نکنید.»

حقیقتش این است که به هرحال این جنبه از عادات انسانی هم مانند سایز دماغ و چیزهای دیگر به صورت ارثی منتقل می‌شود؛ تازه این منت‌گذاشتن مانند یک غده می‌چسبد زیر گلوی آدم و باعث می‌شود تو هم با منت‌گذاشتن بر سر دیگران حالت خوب شود. اصولا آدمیزاد از یک جایی به بعد به خاطر وجدان و احساس مسئولیت و این جور سوسول‌بازی‌ها نیست که کاری برای دیگران می‌کند؛ دلیل اصلی این است که بعد از انجام کار، کف‌دستی بزند و بگوید: «آخ جون، سوژه منت گذاشتنم جور شد.» مثلا من خودم هم‌اکنون درحال گرفتن انتقامی سخت از پدرومادرم هستم. الان هریک نانی که می‌خرم، یا کمکی که می‌کنم برای این است که بعدش منت بگذارم. حتی سایز و مدل نانی که می‌خرم هم، در شدت منتی که می‌گذارم، تأثیرگذار است؛ فی‌الحال نرخ منت نان سنگک دورو خشخاش با نان تافتون خیلی متفاوت است و حالا شما دیگر فکرش را بکنید چه فرقی بین سنگک و نان ماشینی می‌تواند باشد. یا در موردی دیگر، الان حدود دوهفته است برای همکارم چند کار متفرقه انجام داده‌ام؛ برایش بازی جدید نصب کرده‌ام، چند تا فیلم ریخته‌ام، شارژ تلفن‌همراه خریده‌ام و منتظرم زرت و پرت اضافه کند تا همه اینها را بکوبم توی سرش اما لامصب خیلی زرنگ است و خودش روزی چندین‌بار بابت کارهایی که برایش انجام داده‌ام، ازم تشکر می‌کند و حتی یکی، دوبار هم خواسته دستم را ببوسد که اجازه نداده‌ام. بعد از این بود که متوجه شدم منت‌گذاشتن روی سر آدم‌هایی که دستمال دست‌شان است و خودشان دایم درحال دست‌بوسی هستند، جواب نمی‌دهد. البته بحث دستمال و چاپلوسی خودش یک مبحث مهم است که باید جداگانه به آن بپردازیم.